

نگاه

مروری بر کتاب

«خویشان دومیلیون ساله: تحلیل کهن الگوی خویشان یونگ»

ناخودآگاه طبیعت است

جوادگلزیان

آنتونی استیونز، روان‌پزشک و روان‌کاو بریتانیایی، در کتاب «خویشان دومیلیون‌ساله» به ما کمک می‌کند تا پایه‌های کارل گوستاو یونگ به گذشته‌ای دور و به سراغ موجودات شکارچی-گردآورنده برویم که به گفته یونگ روان ما مناسب احوال آنان شکل داده شده. در این سفر ما بنیادهای کهن‌الگوی همه انسان‌ها را که در ساختار ذهن و مغز ما زندگی می‌کنند، کشف خواهیم کرد و درون خود، انسان دومیلیون‌ساله‌ای را خواهیم یافت که حامی ماست و به رؤیاهای ما جان می‌بخشد. «خویشان دومیلیون‌ساله» شرح می‌دهد که چگونه کهن‌الگوی خویشان در رؤیاه‌ا، اسطوره‌ها و بیماری‌های ما تجلی می‌یابد و چطور خرد آفراین خویشان کلید گشودن دریچه‌ای به سوی سفر درمانی و شفابخشی بیماری‌ها را در دست دارد. کتاب در چهار فصل فهم امر فهم‌ناپذیر، رؤیای اساطیر، زخم شفابخش و سفر درمانی تدوین یافته است. کتاب در گام نخست در تدارک شناختی جدید از یکی از مهم‌ترین مفاهیم روان‌کاوی یعنی ناخودآگاه است: برای یونگ، ناخودآگاه مفهومی نیست که فقط بتوان آن را در انزوای آکادمیک مطالعه کرد، بلکه اقتدار فراوان و انرژی طاقت‌فرسایی دارد. ناخودآگاه چیزی است که باید با آن روبرو شود، کنتجار رفت و مهارش کرد. ازاین‌رو تشخیص او از فرایند نفرد کاری ضد طبیعت است. ناخودآگاه طبیعت است، اما اگر قرار باشد از آن آگاه بشویم، مجبور به ورودر شدن با محتویات آن می‌شویم. در این مسیر استیونز با منظر قراردادن توافق میان روان‌شناسی یونگی و زیست‌شناسی رفتاری از تماس خواب شبانه و خرد بشری می‌نویسد: دیده‌گاه کردارشناختی مبنی بر اینکه خواب همراه با رؤیابینی برای جانوران ضروری است تا طی یکپارچه‌کردن شرح رفتارهای‌شان با تجربه‌های اخیر فرد، بتوانند راهکارهای زیستی خود را برای حفظ بقا به‌روز کنند، همخوانی نزدیکی با آن دیده‌گاه یونگی دارد که ۴۰ سال پیش‌تر مطرح شده بود؛ دیدگاهی مبنیی بر اینکه خواب شبانه ما را با خرد بشر دومیلیون‌ساله که به صورت توانی نهانی و زنده در ناخودآگاه جمعی همه ما حاضر است، در تماس قرار می‌دهد.

استیونز درباره موهبت رؤیا تصریح می‌کند: به معنایی کاملاً زیست‌شناختی، رؤیاه‌ا به لحاظ وراثی تکرار و تمرین رفتاری‌اند که مانند بازی‌کردن، موجود را برای رویدادهای احتمالی زندگی روزمره آماده می‌کنند. منظر طبیعی، در خواب‌ها و در واقعیت بیداری، برای ما منبع اسرارند، زیرا در درون ما مانند واقعیتی مجازی زندگی می‌کنند: به این تعبیر، آنها موهبتی کهن‌الگویی‌اند. استیونز با یادآوری تفاوت دیده‌گاه فروید و یونگ بار دیگر بر اهمیت خواب و ارتباط آن با تاریخ تکاملی انسان تاکید دارد: فروید بر این باور بود که رؤیاه‌ا از لابه‌لای همانده‌های خاطرات ما از دو منبع سر برمی‌آورند: از رویدادهای روز قیل و از کودکی‌مان. یونگ این موضوع را قبول داشت، اما با اعتقاد به اینکه رؤیاه‌ا از منبع سوم بسیار عمیق‌تری منشأ می‌گیرند که به تاریخ تکاملی انسان مربوط می‌شود، از فروید فراتر رفته بود. این در حقیقت کشف بدیع یونگ بود که خواب‌های ما، زریانه دیرینی از تجربه را در دسترس ما قرار می‌دهند، به طوری که ما در خواب‌های‌مان در تاریخ تکامل نژادی خود شرکت می‌کنیم. به عبارتی دیگر، در خواب‌های‌مان با گونه انسان سخن می‌گوییم و گونه به ما پاسخ می‌دهد. جمع‌بندی استیونز در مبث رؤیا حاکی از این است که: باید همچنان برای خواب‌های‌مان ارزش زیادی قائل شویم. نگاه‌مان به خواب‌ها باید مانند پدیده‌ای بکر و وحشی باشد، به همان شکل که برای مرد وحشی رابرت بلای، شاعر آمریکایی بود ایلا‌ی از پسری می‌نویسد که به دست مردی وحشی در جنگل بزرگ می‌شود و درعین‌حال باید همه تلاش‌مان را برای «علمی‌کردن» بررسی آن به کار بگیریم. ما هرچه بیشتر در بهروت مادری‌گرایانه‌ای که تمدن برای‌مان ساخته، پیش برویم، رؤیاهای‌مان فقط واحمهایی از سرزندگی معنوی‌اند که برای ما باقی می‌مانند. آنها نماینده سرزمین ناشناخته‌ی ما و آخرین قلمرو طبیعی‌مان هستند که باید حفظشان کنیم.

در بحث مشکلات روانی، استیونز نظر یونگ را صائب می‌داند: از نظر یونگ بیماری روانی حاصل قطع پیوند بین روان عینی و ذهنی است، بین جنبه خودآگاه و ناخودآگاه، بین ایگوی فرد و خویشان او. و شفابخشی مستلزم آن است که این دو جنبه یکی شوند، کارکردی روانی که او آن را کارکرد متعالی می‌خواند، به فعالیت واداشته شود. کارکرد متعالی نمایانگر گرایش ناخودآگاه به سلامتی است. این کارکرد تجلی اصل مشتقاق‌بودن انسان به تکامل برای رسیدن به سطح برتر یکپارچگی و آگاهی فردی است. سپس استیونز به پنج قانون روان‌پویایی اشاره می‌کند. قانون اول: هرکجا پدیده‌ای، فشارغ از فرهنگ، نژاد یا دوره تاریخی، ویژگی همگانی همه اجتماعات انسانی باشد، تجلی نوعی کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی به شمار می‌آید. قانون دوم: کهن‌الگوها از نوعی پویایی ذاتی برخوردارند که هدف‌شان این است که در روان و رفتار به عمل درآیند. قانون سوم: سلامت ذهنی حاصل محقق‌شدن اهداف کهن‌الگوی است. قانون چهارم: اختلالات روانی از ناکامی اهداف کهن‌الگوی نشئت می‌گیرند. قانون پنجم: عوارض روان‌پزشکی حالات اغراق‌شده و مزمن واکنش‌های طبیعی روان‌زیست‌شناختی هستند.

از نگاه استیونز محروم‌ماندن از اهداف کهن‌الگوی می‌تواند منجر به اختلالات روانی شدید شود و البته استفاده از زبان‌های ها و درمان‌های متداول روان‌پزشکی به کمک تحلیل یونگی می‌تواند شفایابی را میسر کند. شفا مبتنی بر کهن‌الگوست: این موضوع نکته‌ای بسیار حائز اهمیت است، زیرا داشتن دیدگاهی کهن‌الگوی آشکار می‌کند که شفابخشی تنها مسئله تشخیص و درمان نیست، بلکه موضوع جهت‌دادن به گرایش‌های نیرومندی است که به قدمت خود تکامل‌اند. ما می‌توانیم آن را نوعی تجلی نیروی شفابخشی کیهانی ببینیم که در کار است. تکامل زمانی اتفاق می‌افتد که شکاف ناکارآمد بین یک موجود و محیط پیرامونش به وسیله جهش ژنتیکی ترمیم شود؛ این شکاف هم می‌آید و به سازگاری و انطباق بهتری منتج می‌شود. براساس این، طبیعت می‌تواند فرایند خوداصلاح‌گر بزرگی تلقی شود. یونگ تجلی برجسته‌ترین دستاورد خوداصلاح‌گری طبیعت را در روان انسان می‌بیند. شفا -به‌ویژه شفای روان- هنر ارائه موقعیت‌های بهینه‌ای است که در آن قدرت خوداصلاح‌گری طبیعت می‌تواند به کارآمدترین شکل خود به هدفش دست یابد. استیونز با جانب‌داری از رویکرد متفاوت یونگ، سلامت و بیماری، هر دو را طلب رشد و معنا می‌پندارد: باور یونگ است که سلامت و بیماری روانی را هر دو تجلی‌های تقلا‌ی روح‌اند، در طلب رشد و معنا. یونگ می‌گوید: «فرد بیمار می‌شود، اما بیماری تلاش طبیعت است برای شفا‌ی او». بیماری‌های روانی معاصر ما تنها واکنش‌های اغراق‌آمیز دیرین نیستند؛ آنها همچنین کوشش از سر ناچاری بشر دومیلیون‌ساله درون ما برای سازگارشدن با جهان امروزند. به عبارت دیگر، بیماری نشانه‌ای است از تلاش روان برای شفا‌ی خویشان.



خویشان دومیلیون ساله

تحلیل کهن‌الگوی خویشان یونگ

آنتونی استیونز

ترجمه مرجان مهدی‌پور

انتشارات اختران

شکل‌های زندگی: بازخوانی رمان «ابله» شاهکار داستایفسکی

کلام ناگفته

در آینده



نادر شهریوری (صدقی)

اهمیت امید در آن است که در معرض نظارت آگاهانه هیچ نظمی قرار نمی‌گیرد، به همین دلیل خود را به طور مداوم در اختیار تجربه‌ها، لحظه‌ها و رویدادهای تصادفی و پیش‌بینی‌ناپذیر قرار می‌دهد، آشفتنگی هر چقدر بیشتر و شوک‌های ناشی از آن عمیق‌تر باشد، ستاره‌ای که امید از درونش سر بر می‌آورد فروزان‌تر است. جهان امید، جهان پرتش و آشوبی است که صداپی پرطنین دارد. در جهان ادبیات، داستایفسکی نویسنده‌ای است که زودتر از نویسندگان معاصر خود به اهمیت وجودی امید در گوران زندگی و مرگی که تجربه کرده پی برده بود. او ابتدا ایدئولوژیک زندگی می‌کرد، یعنی ایده‌هایی معین راهنمای عمل او بودند اما به‌نگاه در چرخشی غیرایدئولوژیک به زندگی بازمی‌گردد تا زندگی را در تمامی ابعادش تجربه کند. به نظر داستایفسکی آنچه مانع درک مستقیم زندگی می‌شود ایدئولوژیک‌کردن آن است، از آن پس داستایفسکی با هر آنچه از جنس ایده و روشنفکری به‌مثابه پدیده متظهور بود، خداحافظی می‌کند و با وجود سابقه روشنفکری و شرکت در محافل آنان این بار در شکل و شمایلی دیگر -حتی در لباس پوشیدن- ظاهر می‌شود تا حساب خود را از روشنفکران نوگرای زمانه خود جدا کند. راهنمای داستایفسکی در چنین زیستنی باور به اعتقادات مذهبی مسیحی است که در دوره زندان و تبعید، آن زمانی که با انجیل مانوس بود، شکل می‌گیرد. این باور مذهبی به «ایده پیشینی» او برمی‌گردد که با مذهب ارتدکس روسیه همخوانی دارد. ایده پیشینی در دستگاه فکری داستایفسکی از جایگاهی مهم برخوردار است. داستایفسکی ایده پیشینی را در پرنس میشکین -شخصیت اصلی رمان «ابله»- به نمایش درمی‌آورد. میشکین جوان بیست‌وشش ساله‌ای است که برای مدت طولانی در خارج اقامت داشته تا به معالجه خود بپردازد، بیماری میشکین ظاهر سادگی به‌جامانده از کودکی است که بسیاری آن را بلاغت -نام رمان نیز از آن گرفته شده- نام داده‌اند. میشکین به خاطر اقامت طولانی در خارج تصویری از پیشینه خود ندارد، با این حال به محض ورود به روسیه حس خوشاوندی در او احیا می‌شود و حتی از اینکه می‌تواند به روسی صحبت کند متعجب می‌شود. آنچه میشکین را ناخودآگاه به گذشته‌اش بازمی‌گرداند نوعی ایده پیشینی است که از ارتدکس روسیه سرچشمه می‌گیرد. داستایفسکی بخشی از گذشته ازلی روسیه را در چهره میشکین نمایان می‌سازد، او همچنین از صرعی می‌گوید که خود نیز همچون مخلوق خویش -میشکین- به آن دچار است.

تصور داستایفسکی از «صرع» قابل تأمل است. این تصور کاملاً به ایده‌های هستی‌شناسانه او ربط پیدا می‌کند. داستایفسکی از زمان میشکین درباره از خود بی‌خودشدنی سخن می‌گوید که پیش از صرع به وقوع می‌پیوندد و یادآور آرامش پیشینی است. «در این هنگام ذهن و قلب را نوری خارق‌العاده فرا می‌گرفت و تمامی بی‌قراری‌های او، تمامی تردیدهای او، تمامی اضطراب‌های او، یکباره خالی می‌شد. همه اینها در آرامشی متعالی به هم می‌میخت و سرشار از امید و سعادت هماهنگ و زلال که با آشکارشدن عالی‌ترین ادراک از نخصتین علت چیزها ادامه می‌یافت. در این هنگام معنای زندگی و آگاهی بر خود هدج‌ندان می‌شود، بی‌شود، بی‌شود، بی‌شود که داستایفسکی حاضر نبود آن لحظات قبل از شوک صرع را با تمام شادی‌های روی زمین معاوضه کند. درباره صرع داستایفسکی جاتی بیشتر تأمل کرد، از صرع شاید بتوان به‌عنوان مرگی کوچک‌تر نام برد. اگر این تعریف درست باشد ممکن است لحظات قبل از صرع نوعی یادآوری باشد، یادآوری تندترین و شدیدترین لحظات تروماتیک زندگی داستایفسکی یعنی لحظه میدان سمفوسکی، میدانی که قرار بود داستایفسکی در آن اعدام شود اما ناگهان حکم لغو می‌شود، می‌دان لحظات قبل از صرع، آن «ایده پیشین» به داستایفسکی یادآوری می‌کند که او هرگز نباید نقش پایان‌ناپذیر میان مرگ و راهبی را از یاد ببرد. آنچه در داستایفسکی حاضر بود، به قابل تأمل است، آن است که ایدئال پیشینی از گذشته‌ای دور و خاطره‌ای محوا ما درعین‌حال ازلی و این بار به صورت واقعیتی عینی تجسد پیدا می‌کند، درست همان‌گونه که روح در مسیح تجسد می‌یابد. در اینجا، خاطره بهشت دیرین یا بهشت کم‌گشته اعمار دوردست، مصداقی عینی پیدا می‌کند و امید جهتی ملموس به خود می‌گیرد. تنها در این صورت است که خورشید قیامت داستایفسکی بر روی زمین، زمین خاکی، تلاو پیدا می‌کند



و آن بهشت اولیه در لحظات «مرگی کوچک» که به بهشتی پیش‌رو بدل می‌شود، به شرط آنکه انسان‌ها در پیوند مشترک و دوستی عمیق با یکدیگر باشند؛ کل بشر عبارت است از یک انسان، شما در من و من در شما (انجیل لوقا).

به میشکین بازگردیم، زندگی او تا قبل از سفر به روسیه و سپس بعد از آن در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. بنابراین چه ضرورتی این مرد را به روسیه بازگردانده است؟ «زندگی روسی او از تاریکی پیرامون اقامتش در خارج سر برمی‌آورد، همان‌طور که رنگ‌های طیف نور از دل تاریکی پیرامون نمایان می‌شوند، اما چه نوری در جریان زندگی او در روسیه تجزیه می‌شود». مردی ساده که بیشتر به کودک شباهت دارد تا به جوانی دنیادیده، گویی از عالمی دیگر، از قله‌هایی رفیع به جایی قدم گذارده که هیچ تصویری درباره آن ندارد. تنها خاطراتی مبهم در زمانه «مرگ‌های کوچک» -صرع- او را همچون خالق خویش به آرامشی متعالی در سرزمین پدری فرامی‌خواند. با این حال این مرد متواضع در عین تواضع بیش از حد که گاه موجب توهین به وی شده به‌کلی دست‌نیافتنی می‌شود و زندگی‌اش اگرچه به سادگی می‌گذرد اما واجد نظمی است که در مرکزش تنهایی رازورزانه کم‌ویشی منطقی را درمی‌یابیم. داستایفسکی با ارائه جوانی میشکین در جست‌وجوی «کلام ناگفته در آینده» است، زیرا میشکین آینده‌ای طولانی پیش‌رو دارد. «کلام ناگفته در آینده» با عقاید مذهبی داستایفسکی همخوانی دارد، گویی اتفاقی بزرگ و به یک تعبیر رستاخیزی در جریان خواهد بود؛ رستاخیزی که با زمان پیوندی ناگسستگی دارد، چراکه کلام ناگفته تنها در آینده «بال و پر خواهد گشود». داستایفسکی در جایی گفته بود که همیشه ساده‌ترین چیزها در آخر فهمیده می‌شود، منظور از ساده‌ترین چیزها نه استدلال علمی و حواشی‌های تمام‌نشدنی ناشی از آن، بلکه انقض‌ا درک مهم‌ترین مسائل وجودی یعنی درک و اهمیت بی‌واسطه زندگی است. سادگی میشکین که گاه با پرخاش اطرافیان و از کوره به در رفتن آنها همراه است به خاطر آن است که زندگی را بیش از «مفهوم» زندگی که استدلالی است، دوست می‌دارد. او در این سادگی و خلوصی که از خود نشان می‌دهد البته منروّتی‌تر، درونی‌تر و به همان میزان غیرقابل فهم‌تر همچون کودکی زبان‌بسته و ناتوان در بیان صریح و ساده آنچه می‌بیند، می‌شود. از طرفی آنچه انزوا و ناتوانی میشکین را تشدید می‌کند چالشی اجتناب‌ناپذیر از مناسبات این جهان با آن جهان است که میشکین حامل پیامی از آن ایده پیشینی است. «امید» از نظر داستایفسکی یک وهم، خیال و مقوله‌ای متافیزیکی نیست، اگر جز این بود، او خود و شخصیت‌های داستانی‌اش را در پیوند با تجربه‌ها، لحظات و رویدادهای پیش‌بینی‌ناپذیر قرار نمی‌داد. امید از نگاه داستایفسکی یک واقعیت وجودی است که آن را همچون میشکین می‌توان در رنسانس «مرگ‌های کوچک» و سپس «مرگ‌های بزرگ» جست‌وجو کرد؛ مرگ‌هایی که هرگاه به حیاتی دوباره منتهی می‌شود، این دیگر به باور مذهبی او برمی‌گردد. امید در منظومه فکری داستایفسکی به عرصه سیاسی نیز وارد می‌شود. داستایفسکی امید را به صورت امری مشخص در حوزه سیاسی امکان‌پذیر می‌داند. به نظر او امر پیشینی می‌تواند رستاخیزی زمینی را به صورت امری ملموس تحقّق بخشد. او به‌عنوان ناسیونالیستی تمام‌عیار کشور خود را پرچمدان تحقّق چنین رستاخیزی برای خود و سایر ملل تلقی می‌کند.**

« اشاره به جمله‌ای مشهور از هگل، آنجا که می‌گوید «جغد مینروا شامگاهان بال و پر خواهد گشود. مقصود هگل می‌تواند این تعبیر باشد که حوادث و رخدادها در نهایت طی زمان و در نهایت آن- شامگاهان- خود را آشکار می‌کنند.

« به داستایفسکی از منظر ی راست‌گرایانه-محافظة‌گرایانه بر این باور است که یک ملت و از نظرش روسیه وظیفه نجات سایر ملل را برعهده می‌گیرد و مارکس از منظر ی چپ بر این باور است که پرولتاریا به‌مثابه نیروی پیشگام وظیفه رهایی سایر نیروهای اجتماعی را برعهده دارد. از این نظر میان این دو اندیشمند تأثیرگذار اما کاملاً متفاوت شباهت‌هایی وجود دارد.

۱.اوالتر بنیامین

چرا باید دیکتاتورها را خواند؟

دیکتاتورها و هزارتوی آمیختگی با زندگی روزمره

شکل‌دهنده شخصیت او، لحنی روایی برگزیده که زندگی فرد را به شیوه‌ای صمیمی بازگو می‌کند. هر چند در این روایت می‌توان رگه‌های همدلی را یافت، اما قساوت و خشونت قذافی در تمام طول داستان حضور پررنگ دارد. کاظم‌خواه با اشاره به زاویه دید نویسنده در این کتاب گفت کتاب نشان می‌دهد که چگونه مسیر زندگی می‌تواند از کودکی فقیر و معصوم در خیمه‌های بیابانی و با کمترین امکانات به پیری مملو از قدرت، فساد و خشونت منتهی شود؛ مسیری که در آن، یک کودک ساده و گرسنه، به هیولایی سیاسی تبدیل می‌شود.

بازنمایی قهرمانانه جنبه‌های تاریک مستبدان

کتاب «سال‌های وحشت»، زندگی‌نامه مختصری از فرانکو، دیکتاتور اسپانیا است. شهاب نادری‌مقدم، مترجم اثر، با تأکید بر اینکه شیوه دیکتاتوری تغییر می‌کند اما رفتار و منطق آن همچنان ادامه دارد، اشاره می‌کند که مطالعه کتاب‌هایی از این دست پیش‌نیاز برای ورود به حوزه ادبیات داستانی مرتبط با تاریخ سیاسی است. به باور او، دانستن پیشینه تاریخی و زاویه دید نویسنده نسبت به دیکتاتورها، کمک می‌کند تا روایت‌ها و بازنمایی‌ها با دقت بیشتری درک شوند. مترجم «سال‌های وحشت» همچنین به این واقعیت اشاره کرد که حتی پس از مرگ فرانکو، او همچنان در اسپانیا طرفدارانی پرشمار داشت؛ چنان‌که در تشییع جنازه‌اش حدود سصد هزار نفر حضور یافتند و مراسم‌ها بیش از پنجاه ساعت به طول انجامید. او در ادامه، بر مفهوم «فراموشی تاریخی» یا «نوستالژی تحریف‌شده» تأکید کرد و گفت: پس از گذشت چند دهه، جنبه‌های تاریک حکومت‌ها و رهبران مستبد به حاشیه می‌رود و نوعی بازنمایی قهرمانانه از آنان شکل می‌گیرد. نادری‌مقدم با ذکر نمونه‌هایی از عراق و لیبی توضیح داد که این روند منحصر به فرانکو نیست و تضمینی برای جلوگیری از تکرار



عطف

«دانش‌آموز مفلس»:

اعترافات اوسامو

کورسویی از حقیقت

شرق: «دانش‌آموز مفلس» رمانی کوتاه به قلم اوسامو دارای، نویسنده شهیر ژاپنی است که در عمر کوتاه خود تأثیر بسزایی بر ادبیات ژاپن گذاشت تا حدی که نویسندگان بانامی همچون موراکامی و کوبو آبه از او تأثیر پذیرفته‌اند. این رمان که به‌تازگی با ترجمه مه‌ران مجوبی از زبان ژاپنی منتشر شده، در میانه جنگ جهانی دوم روایت می‌شود. «دانش‌آموز مفلس» در بحبوحه جنگ جهانی دوم نوشته شد و مانند دیگر آثار مطرح دارای نوعی روایت اعتراف‌گونه دارد و با لحن و زبانی جان‌دار در قالب گفت‌وگویی جدلی به بیان حوادث حیات خود دارای می‌پردازد، آن‌هم از زبان سه شخصیت متعارض اما هم‌درد و هم‌سرنوشت. «آغا ماجراجویی پریهاوی دانش‌آموز مفلس این‌گونه است؛ آن‌گاه که فقر با تزویر درمی‌آمیزد و خودنمایی فکری، کورسویی از حقیقت را نمایان می‌سازد». دارای این رمان کوتاه را در سال ۱۹۴۰، در اوج جنبش میلترسم ژاپن و یک سال پیش از حمله آن کشور به پرل هاربر در آمریکا و درگیری ژاپن در جنگ جهانی دوم نوشت. چنان‌که در یادداشت مترجم بر کتاب آمده است، اشاره نویسنده به شکست فرانسه در جنگ و گفته یکی از شخصیت‌های داستانش که «من به نظم محکم نظامی‌ها معتمدم»، نه صرفاً پیش‌بینی جنگ پیش‌رو بلکه نشانه‌ای از تأثیر گرفتن دارای از جو به‌شدت نظامی‌ زمانه خود و گرایش سیاسی به میلتراست‌هاست. مترجم همچنین به خصوصیات مشترک نوشته‌های دارای اشاره می‌کند که وجود عناصری از زندگی شخصی در آثارش است و همین امر موجب شده غالباً مرز میان داستان تخیلی و واقعیت زندگی او محو و مغفوش شود. هرچند دارای گرفتار قالب رمان خودزندگی‌نامه‌ای نمی‌ماند، اغلب برای رساندن جوهر پیچیده شخصیت‌هایش روایت اول‌شخص را به کار می‌برد. از نکات قابل تأمل دیگر آثار دارای از دید مترجم، «توصیف دارای از زیباشناسی نقاط ضعف و ناتوانی‌های انسان در زندگی است که تفاوت‌های ظریف حساسیت و آسیب‌پذیری بشر را ثبت می‌کند. دارای با وجود رفتارها و سبک زندگی خصوصی‌اش که با انتقادهایی از جمله از یوکیو میشیما نویسنده برجسته ژاپنی همراه شد، به سبب سبک نوشتار هم‌فهم و ساده‌اش و مضامینی که انتخاب می‌کند، همچنان به‌عنوان چهره‌ای محبوب به‌ویژه در میان جوانان باقی مانده است. میشیما نیز با وجود انتقاده‌ها به زندگی دارای، درباره مضامین جسورانه آثار او می‌گوید: «چیزی که از دارای بیزارم می‌کند، این است که او دقیقاً همان چیزهایی از درونم را برملا می‌سازد که بیش از همه می‌خواهم پنهان‌شان کنم». برخلاف سبک رمان‌های اعتراف‌گونه یا به تعبیر مترجم «رمان-من»، که در ژاپن اولیه سد بیستم رایج شد، دارای با قلب و تحریف حوادث زندگی‌اش، یا معرفی خود به سه نام مختلف در همین رمان «دانش‌آموز مفلس»، بی‌اعتنا به قالب اعترافی و زندگی‌نامه‌ای، سبک خاص خود را می‌سازد. هرچند دارای چارچوب رمانش را از زندگی‌نامه خود وام گرفته و هر سه شخصیت داستان، آینه تمام‌نمای وجوهی از نبوغ و روحیه عصیانگر او هستند. از مهم دیگر دربراره «دانش‌آموز مفلس»، اقتباس از منابع و حوادث گوناگون در این رمان است؛ اشارات دارای به ادبیات قرون وسطای اروپا و تأثیرپذیری خلاقانه از ادبیات اواخر سده نوزدهم آلمان که به‌روشنی در این رمان کوتاه پیداست. با وجود وام‌گیری آزاد و جسورانه و التقاطی دارای، آنچه او ارائه می‌کند روان‌شناسی شخصیت‌ها و اشاره کوتاه و غیرمستقیم او به تنگی فضای سیاسی و اجتماعی کشورش در زمان حیات او است و خودداری از طرح مستقیم این مسائل. بیشتر در روحیه محافظه‌کار نویسندگان و متفکران ژاپنی ریشه دارد.

اوسامو دارای

دانش‌آموز مفلس

ترجمه مه‌ران مجوبی

نشر وال



دانش‌آموز مفلس

اوسامو دازای

ترجمه مه‌ران مجوبی

نشر وال